

اعتماد بر امام خمینی

۱۱۰۱۵۷۰
۱۲

بخت خواب آلود ما بیدار خواهد شد مگر

(حافظ)

نامه به امام خمینی

بیش از شروع مطلب باید عرض کنم که نویسندگان این نامه با فتواها و نظریات
آنجناب در موارد زیرند تنها کاملاً موافق است، بلکه تبلیغ و پیشبرد آنها را وظیفه
ملی و اجتماعی و معنوی خود میدانند:

- ۱- تمام آنچه شما در مخالفت با رژیم غیرقانونی کنونی ایران فرموده‌اید.
- ۲- تمام آنچه شما در مخالفت با امپریالیسم امریکا و هردولت امپریالیست
دیگری گفته‌اید.
- ۳- تمام آنچه شما در مخالفت با سیاست شوروی و چین و هردولت کمونیست
دیگری اظهار داشته‌اید.
- ۴- تمام آنچه شما در مخالفت با دولت صهیونیستی، اسرائیل و موافقت با
حقانیت مبارزه مردم فلسطین فرموده‌اید. نکته آخر را از آن لحاظ
میگویم که من برخی از آثار سارتر را ترجمه یا تفسیر کرده‌ام. اما همجنان
که پیش از این نیز به سرحات گفته‌ام با نظر سارتر در باره اسرائیل بسکلی
مخالفم.

زائد است بگویم که نویسندگان این نامه شیعی و شیعی زاده است. و نه تنها
همواره احترام اصول ادیان و مذاهب را در نوشته‌های خود حفظ کرده است، بلکه
به شرحی که خواهد آمد و ام‌جامعه را بدو رکن معنویت و روحانیت محال میدانند.
آنچه موجب شد این نامه را به عنوان آنجناب بنویسم احترام شدید من نسبت

به شماست. احترامی بی شائبه، نه بر مبنای احساسات و قهرمان پرستی، بلکه بر مبنای تفکر. شما در وضعی حالیه که هیچکس دیگری نمیتوانست هم سخنگوی ملت زجر کشیده‌ها ایران را بر سر رژیم سراسر فساد کنونی شده و هم صدای خود را در برابر دلتها بی‌بزرگ‌گستم- کابلند کردید. شما با رهبری خرد مندانه خود پایه‌های رژیم سفاکی را که تمام دلتها روی زمین از غرب و شرق به تحکیمش می‌کوشیدند چنان بسرعت و شدت لرزاندید که امروز چون منی قادرم این نامه را داخل کشور ایران بنویسم و به دست شما برسانم. در حالی که تا چندین پیش محال بود هیچ کس حتی به بهای جان بحرف خود را بزند، زیرا پیش از آن که حرفش به گوش مخاطب برسد به دست جلادان با نا بود شده بود یا سخنش در میان سلولهای زندان گم می‌شد. اجازه می‌خواهم پیش از این در این باره چیزی نگویم و ادامه آن را به بعد موکول کنم زیرا تجزیه و تحلیل همه این عوامل و سخن از شخصیت و تاثیر شما فرصتی دیگر بهتر می‌خواهد.

و انگهی آنچه نوشتن این نامه را موجب شد، اینها نیست، نکته‌هایی است که تا آنجا که من می‌دانم تا کنون کسی از داخل کشور آشکارا به شما ننوشته است. مشکل هنگامی آغاز شد که برخی از طرفداران شما مسئله جمهوری اسلامی را به عنوان خواست کلیه مردم این مملکت مطرح کردند. من به عنوان نویسنده و حقوقدان (هر دو را با فروتنی عنوان میکنم) با جمهوری اسلامی مخالفم و دلایل مخالفت خود را صمیمانه با شخص شما در میان می‌گذارم زیرا در مورد کم و بیش مشابه چنین می‌پندارم که گفتگوی با شخص را کس آسانتر از گفتگوی با مارکسیستهاست. علاوه بر این به علل زیر مخاطب این نامه فقط شما میتوانی باشید:

الف - سالهاست به این نتیجه رسیدیم که راه‌های بشر تفریق دواندیشه است: دموکراسی و سوسیالیسم که هر دو وظاها را از غرب آمده‌اند، اما

معنا " همه ملتها و همه فرهنگها در تکوین آن د سهم داشته اند . امروز آنچه در مکراسی را از زرق انداخته سرمایه داری است و آنچه سوسیالیسم را به فساد کشانده قسیدرت عجین شده با کمونیسم است . پس تلفیق سوسیالیسم و مکراسی کارآسانی نیست و رسالت آن به عهده " همانند پشمنان و همه ملتهاست . باید اضافه کنم که تا کنون در همه نهضتها ، افراد مرد میطور در ناکی از تحقق بخشیدن به اندیشه ها معاف شده اند و ریشه " بسیاری از مضامین ره مین است : از مکراسی بسیار سخن گفته اند ، اما عده های معدود ، از سوسیالیسم بسیار سخن گفته اند ، اما عده های معدود ، از دین و مذہب هم بسیار سخن گفته اند ، اما عده های معدود : همیشه مردم خرد و پاکسار بوده اند . البته به میدان کشیده شده اند ، اما هیچگاه " طرف گفتگو " نبوده اند . یعنی کسی نظرشان را نپرسیده یا اگر پرسیده در پرورش آن اقدامی نکرده است .

بازاندیشید هام که اگر مکراسی و سوسیالیسم در فضائی از اخلاق و معنویت بهم نپیوندند ، ترکیشان پیوندی انسانی نخواهد بود . خوب میدانید که در محیط مختلف ایران بیان کامل و رسای این مطالب محال بود ، ناچار آنها را دست و پا شکسته در کتابهایم نوشته ام . امروز میخواهم از روحانیت و معنویت شما کمک بگیرم .

ب - اختناق هشتاد و پنج ساله اخیر همه اجتماعات سیاسی مفید را از هم پاشید و همه " قلمهای حقگوی راشکست ، ستمهای بیگران رژیم در حق ملت از حد هسر مهاجم اشغالگری گذشته است . افشای دلیرانه این ستمها از جانب شما و مبارزه شما با آن امروز همه نظرها را متوجه شخص شما کرده است ، بطوریکه امروز بارگران رهبری سیاسی و رهبری روحانی هر دو بر دوش شماست . این امر بهمان اندازه که پرافتخار است مسئولیت آور نیز هست .

پ - به علل بالا شما تنها کسی هستید که اگر به جای جمهوری اسلامی ، اعلام جمهوری مطلق کنید ، یعنی به جای حکومت عده ای از مردم ، حکومت و حاکمیت جمهور آنان را بپذیرید ، نه تنها در ایران انقلاب معنوی عظیمی ایجاد کرده اید بلکه در قرن مادی گرای ما (نه بمعنای فلسفی ، بلکه به معنای نفی معنویت) به روحانیت و معنویت بعد عظیمی بخشیده اید . و تاریخ مقام شما را در ردیف گانندی و شاید بالا تر از او ثبت خواهد کرد . زیرا مسئله اصلی قرن فاساد است . حکومتی فاسد و خادم بیگانسه نیست . این کار با همه اهمیت درجه اولی که امروز برای ما ایرانیان دارد ، مسئله ای جهانی نیست . مسئله درجه اول جهانی (که بلافاصله پس از سقوط رژیم برای ما نیز مسئله ای درجه اول خواهد شد) آن است که قرن بیستم پس از ترور شدن گانندی معنویت مجسم خود را از دست داده است . اگر شما همچنان از شعار جمهوری اسلامی طرفدار ی کنید آن ترمشهور ما تریالیستی (به معنای فلسفی آن) را جان بخشیده اید که اعلام می دارد تاریخ مدون تاریخ جنگ های طبقاتی است . و اگر گفته شود که آیت اله خمینی می خواهد طبقه یا قشر روحانی ایران در حکومت جانشین طبقه یا قشر دیگری کند ، چه جوابی خواهید داد ؟ و در این صورت کجا است آن معنویت و اخلاق که قرن مادی در جستجوی اوست ؟

ت - اگر شما حاکمیت مطلق ملت را بپذیرید ، مردم ایران که تا کنون تقریباً در همه قیامهای خود با اطمینان شکست خورده اند پس از قرنهای و قرنهای میتوانند نفسی به راحت بکشند و در فردای پیروزی جشنی در و گانه (سقوط استبداد سیاه و استفسیر از حکومت مردم) برپا سازند .

ث - چند قرن است که غربیان می گویند و ما زمی گویند (و طرفه آن که این بحث

در سخن متفکران کمونیسم اروپائی " صیفه " تازه ای یافته است (که ملت های مشرق زمین
لیاقت آزاد ی و دموکراسی بی قید و شرط را ندارند و همیشه باید در پای علم خود گام های
سینه بزنند . باید به این یزوه ها در میدان عمل پاسخ داد . هندیان بطلان ایمن
ادعای اثبات کردند . آیا نیت ایران نرسیده است ؟

ج - سه هزار سال حکومت استبدادی و بیست و پنج سال اختناق مطلق در -
وجود همه ما (جز نوابخ) در یومستبدی پرورانده است که خواهنا خواه بر قسمتی از اعمال
واندیشه های ما سایه می اندازد . چنین است که نه تنها توده مردم مان نیازمند تربیت
و آموزشی تازه اند بلکه هر یک از ما نیز نیازمند چنین پرورشی هستیم . اگر این کار صورت
نگیرد چیزی در عمق نمی باید ^{تغییر} بتعصب جای تفکر را می گیرد ، مرد چه جای تقویت استعداد
های نهفته خود متوجه تقویت رهبران خواهند شد . چیزی که با اعمال آنان را زبون
و خطرناک بر میسازد . بنا بر این ما به تربیتی همه جانبه در سطح سیاسی و فرهنگی نیازمندیم
که همه دستاوردهای قدیم و جدید جهان فرهنگ را برایمان مطرح کند و پالاید . این
همه جز در بر توده دموکراسی مطلق و کامل ، محقق نخواهد شد . و اگر روحانی بزرگی رهبر
چنین جهادی نشود از چه کسی باید انتظار داشت ؟

به همه این دلائل اکنون سفره دل را به پیروی از سنت های گرانمای اسلامی
در حضرت شما می گستریم و می گویم که به چه دلائلی با جمهوری اسلامی مخالفم .

۱ - انقلابی که ایجاد شده و در عظمت آن دست و دشمن موافقند ، مربوط به
همه مردم ایران است (به سهولت میتوان به این توافق رسید که عده ای در زد خسار
بیکانهد تنها ست هویت ملی خود را از دست داده اند) هر انقلابی در و رکن دارد که

هیچ يك بی دیگری منشاء اثر نمی تواند بود. اول مردمی که باید انقلاب کنند، دوم رهبر یا رهبرانی که باید لحظه مناسب را تشخیص دهند و با اعلام شعارها و رهنمودهای مناسب انقلاب راهدایت کنند. رکن دوم در قسمت اعظم متعلق به شماست، ولی درباره رکن اول چه باید گفت؟ و چرا باید در ساختن ایران آینسده، رای آزادانه ملت را نپرسید؟ آیا میتوان ادعا کرد که همه شهیدانی که در سالهای سیاه با خون خود نهال انقلاب را آبیاری کردند طرفدار جمهوری اسلامی بودند؟ آیا میتوان ادعا کرد که همه زندانیان سیاسی که بازندگی و شرف خود مقدمات آزادی ایران را فراهم آوردند دارای ایدئولوژی مذهبی بودند و هستند؟ آیا میتوان ادعا کرد که همه کسانی که هرروز به بهای جان یا شرف یا آزادی یا زندگی خود مبارزه را ادامه میدهند، یکپارچه طرفدار چنین نظری هستند؟

سخن کوتاه: حماسه‌ای که ایجاد شده مربوط به همه ملت ایران است، پس کار منطقی و درست و عادلانه آن است که فقط مهر ملت بران باشد و پس. و هرکاری دیگر امری عمومی را اختصاصی خواهد کرد.

۲- آن چنان که من می فهمم جمهوری اسلامی یعنی این که حاکمیت متعلق به روحانیون باشد، و این برخلاف حقوق مکتسبه ملت ایران است که به بهای فداکاریها و جانبازیهای بسیار این امتیاز بزرگ را در انقلاب مشروطیت به دست آورد که قوای مملکت ناشی از ملت است. این راه از نظر سیاسی و اجتماعی و حقوقی راهی است برگشتناپذیر. البته ملت حق دارد همیشه برای تدوین قانون اساسی بهتر و متری تری قیام و اقدام کند، اما معقول نیست که حق حاکمیت خود را به هیچ شخص یا اشخاصی واگذارد. دلیل این امر باید در نوشته های دو قرن پیش رو سوجست. بدین گونه قانون اساسی

ما با قبول اصل مترقی حاکمیت ملی به بحث "ولایت شاه" و "ولایت فقیه" پایان داده است.

۳- به دلیل بالا جمهوری اسلامی با موازین دموکراسی منافات دارد. دموکراسی

به معنای حکومت همه مردم، مطلق است و هر چه این اطلاق را مقید کند به اساس دموکراسی (جمهوری) گزند رسانده است. بدین گونه مفهوم جمهوری اسلامی (مانند مفاهیم دیکتاتوری صالح - دموکراسی بورژوازی - آزادی در کادر حزب...) مفهوم است متناقض. اگر کشوری جمهوری باشد، بر حسب تعریف، حاکمیت باید در دست جمهور مردم باشد. هر قیدی این خصوصیت را مخدوش میکند. واگر کشور اسلامی باشد، دیگر جمهوری نیست، زیرا مقررات حکومت از پیش تعیین شده است و کسی را آن قواعد و ضوابط حق چون و چران نیست. این امر چنان بدیهی است که وقتی کمونیستها خواستند فقط اصطلاح دموکراسی را از تابوتی که خود برایش ساخته بودند بیرون آورند، به خود اجازه دادند که عبارت "دموکراسی کمونیستی" را بکار ببرند، بلکه عبارت دموکراسی توده‌های را علم کردند که باز هم همان عیب را دارد.

۴- مرا می‌بخشید که به لقمان حکمت می‌آموزم. اما در طول تاریخ موارد بسیار

پیش آمده است که بزرگان از ایزد خرد آن نکته‌ها فرا گرفته‌اند. پس اجازه می‌خواهم بگویم که عنوان کردن جمهوری اسلامی در زمان مبارح دموکراسی گونه‌ای که در زمان حضرت محمد (ص) و خلفای راشدین برقرار بود منافات دارد. زیرا مسائل معیشتی، و در نتیجه سیاسی جهان در تحول مداوم است. می‌پرسم که یک حکومت اسلامی مسائل پیچیده اقتصاد و حقوقی و آزادبهای سیاسی را با کدام قواعد و ضوابط حل خواهد کرد؟ مسلماً جواب شخص شما این است که بر اساس تحول زمان. اما همه؟ سخن در این است که

اگر پس از صد و بیست سال عمر شما ، جانشین شما گفت که می خواهد این مسائل را صرفاً با قواعد و ضوابط قرنهای پیش حل کند (چنان که هم اکنون بیشتر افراد ساده دل و عده ای از طرفداران صاحب نام طرفدار جمهوری اسلامی چنین می گویند) تکلیف چیست و استناد به کدام اصلی میتوان بدیشمانها ساخت؟

۵ - اگر برای حکومت مردم از پیش قواعد و ضوابطی تعیین کنیم در آنچسبه مربوط به مردم است خواهنا خواه خود مردم را کنار گذاشته ایم. در مسائل دینی تعیین روابط انسان با خدا اگر آیات عظام است و دیگران را در آن حقی نیست . رفع ظلم و عدوان نیز وظیفه شرعی انسانی آنان است . اما تعیین قواعد و ضوابط معیشتی مردم با خود مردم است و تکرار کنیم ، کدام مسئله معیشتی است که از جنبه سیاسی عاری باشد ؟ و برای حل این امور چه کسی از خود مردم شایسته تر ؟ مردمی که با خون خود بزرگترین حماسه تاریخ ایران را آفریدند چه راه هنگام تعیین سرنوشت خود کنسار گذاشته شوند ؟ خواهیم گفت که در رای گیری همراه با پیشنهادهای قواعد و ضوابط قبلی آزادی رای دهندگان محدود خواهد کرد .

کتابخانه آنلاین «طلیقانی و زمانه ما»
 ۶ - شایسته مقام روحانیت آن است که خود را به مقام سیاسی نیالا یسد . از شیر حمله خوش بود و از غزال رم . مقام سیاسی یعنی قدرت سیاسی ، و قدرتی نفسیه و بالهروره فساد آور است مگر آن که در جنبه اعتراض باشد . این نکته را ما ر کسولنمین و ماثو به غفلت سپردند ، امید که شما از این بحث آسان نگذرید . مسیحیت تا هنگامی که در جنبه اعتراض بود افشاگرستم بود اما همین که بر سر قدرت تکیه کرد زاینده پاپها شد . روحانیت جهان پاکی و مفاورقم ستم است و قدرت سیاسی ، جهان آلودگی و ستم پس میتوان گفت که روحانیت با آلوده شده به قدرت سیاسی

خود را از روحانیت خلع میکند و این در ریفی مضاعف است: یکی این که حق حاکمیت را که متعلق به همه خلائق است از آن خود کرده و دیگر آن که آن مقام روحانسی و معنوی را که هر جامعه‌ای بدان نیازمند است نابود ساخته است.

این که گفته اند قدرت فساد می‌آورد و قدرت مطلق فساد مطلق، حقیقتی است ماسوائی سوء نیت یا گمراهی زمامداران در واقع در این بحث زمامداران دزد و خادم بیگانه اصولاً مورد نظر نیستند، همچنین گمراهانی چون هیتلر و موسولینی که دزد نبودند اما جهان بینی خطائی داشتند نیز از دایره این بحث بیرون اند. سخن بر سر سیاستمداران با حسن نیت و دلسوز مردم می‌است (مانند روسپیگر - لنین - مائوود یگران) که با حسن نیت تمام و مردم دوستی تمام قدرت سیاسی را در دست خود یا طرفداران خود می‌گیرند و صرف وجود همین قدرت - نبودن مخالف، لزوم به کرسی نشاندن ضوابط و قواعد معین و تعیین شده از پیش - کارشان را به تهاهی می‌کشاند. در این فرض مهم نیست که قدرت بطور مستقیم و یا غیر مستقیم اعمال شود. اگر مخالف در این قدرت حق چون و چرا نداشته باشد، کار تمام است. از این تهاهی آن است که چون مخالف خاموش است و چون قواعد معین است و چون هر فرد گروهی جایز الخطاست، فرد یا گروه حاکم از خطائی به خطای دیگر می‌لغزد. اگر امروز احزاب و موکرات مسیحی در همه جا با ستگران همکاری می‌کنند همتان نیست که مسیح یا قدیسین عیسوی طرفدار شده‌اند. علت آن است که این احزاب در چار قواعد و ضوابط - وگم شده خویشاند. افلاطون چنین میپنداشت که با حکومت فیلسوفان کلید جادویی سعادت اجتماعی به دست می‌آید. اما پیش از یک قرن است که گروهی از متفکران بر شرق و غرب فرمان می‌رانند، اما چون پاس جمهور مردم را ندارند حکومتشان هیچ

يك از آروزهای افلاکون را برنیاورد است. وانگهی هر جا معمه با خلاق و معنویتسی
 نیازمند است که بی وجود آن زندگی آدمی با زندگی بهائیم تفاوت چندانی ندارد. غری
 کوشیده اند با ایجاد مقامی غیر مسئول در رأس قوای سه گانه حکومت، مرجعی معنوی
 ایجاد کنند که در ارتقا قدرت سیاسی نیاز جامعه را از نظر وجود مقامی معنوی ارضا کند
 اما در تحقق این آرزو شکست خوردند، زیرا این مقام، یا مانند ملکه انگلستان وجودی،
 کاملاً ماعل و ماعل از آب درآمد است یا مانند رؤسای جماهیر آمریکا و فرانسه قسمتی
 از قدرت سیاسی را در دست دارد و ناچار دیگر نمی تواند قدرتی معنوی باشد و ماکه
 در ایران این مقام را به صورت مرجع روحانی از دهر باز داریم چرا چنین آسان و ارزان
 از دست بدیم؟

اگر روحانیت کار تیرعی نکند، این کار را از چه کسی باید انتظار داشت؟ اگر شما
 که مردم را به مردم وانگذارید به سراغ که باید رفت؟ میشل فوکو، فیلسوف معاصر
 فرانسوی که انقلاب اخیر ایران را به وطن ما کشاند، می نویسد: "ایرانی ها حتی به
 قیمت جان خود در جستجوی چیزی هستند که ما، ماد یگران، پس از ناسا و بحرانهای
 سیاحت امکانش را فراموش کرده ایم. آن چیز "روحانیت سیاسی" است. می بینم
 که فرانسویان بر این گفته می خندند ولی می دانم که بیپه و میخندند" فرانسویان -
 آزادند که به گفته فیلسوف خود بخندند یا نخندند، ولی ما ایرانیان بیایم و گفته او را
 به این اعتبار که متضمن تجلیل بزرگی از ملت ایران است، جدی بگیریم یعنی حکومت
 را روحانی کنیم، نه این که روحانیت را به حکومت برسانیم و با این کار آنان را به
 صورت صنفی در آوریم در شمار سایر صنفا.

در این سالها در باره قدرت نفی تشیم یعنی نیروی اعتراضی و ضد ولتی آن

زیاد سخن رفته است، اما این نکته مسامحه گذرانید شده است که همین نیروی انقلابی هنگامی که در زمان صفویان به قدرت سیاسی آلوده شد و دیگران توان راندن داشت که صفویان را از نظر معنوی بر سایر سلسله‌های سلاطین امتیازی ببخشد. چنین است، تا به امروز سرنوشت تمام این ثلوثی‌ها انقلابی، که تا زمانی در جنبه مخالف دولتت، جنبه اعتراضی داشته‌اند، انقلابی بوده‌اند که به حکومت رسیده‌اند، و چارتابی شده‌اند. اشکال کار در کجاست؟ در آنجا که فراموش کرده‌اند که قدرت سیاسی فقط در صورتی تباہ کننده و فساد انگیز نیست که واقعا^{وهمین} در دست تمام مردم باشد. در حقیقت قدرت سیاسی توده^{وهمین} سستی است که اگر به شماره افراد کشور تقسیم شد و میان همه آنان تقسیم گردید خصوصیت^{وهمین} دارویی شفا بخش دارد. هر گروهی که سهم دیگران را به خود اختصاص داد، هم دیگران را از دار و محروم کرده و هم خود را مسموم ساخته است. اگر روحانیت کنونی ایران این توده^{وهمین} سهم را به خود اختصاص دهد سرنوشتی بهتر از اقران خود ندارد. کار روحانیت نباید آن باشد که مستقیم یا غیر مستقیم حکومت کند. کارش باید آن باشد که در جوار وظیفه الهی و اختصاصی خود، در این امر نظارت کند که حق به حق آید و وجه حقیقی مهمتر و برتر از حاکمیت ملی. در واقع گرایین حق به همه^{وهمین} افراد کشور رسیدن سایر حقوق نیز رسیده است. والا جمهور مردمان در حکم بردگان خواهند بود که اگر حاکم (یا گروه حاکم) حسن نیت داشته باشد، از راه لطف و رحمت نان و آبی، صدقه و آرزو، به ایشان میرساند، والا فلا.

اگر رقصیه تحریم تنباکو و انقلاب مشروطیت، روحانیت خدمات ارزنده‌ای به ملت و پیشبرد حقیقت و معنویت کرد از آن رهبر و زکود قدرت سیاسی بود، یعنی

در آزادای ایران سهم بزرگی دارید ، دنباله^۱ منطقی این خدمت آن است که خانه^۲ از
 زدنجات داده را به صاحبان اصلیش بسپارید و با زهم نظارت فرمائید که اگر کسی
 از جاده^۳ صواب خارج شده با فشاگری بپرد ازید . بی آنکه قصد مقایسه در میان باشد
 از چه یاد آوری است که سالها پیش ارتش ترکیه حکومت را از دست متجاوزان بیسرون
 آورد ولی پس از پیروزی ، حکومت را به غیرنظامیان سپرد و خود به سر باز خانه بازگشت .
 آیا هوای پاک روحانیت فاقد چنین کششی است ؟ و باز ، در زمینه ای دیگر لازم بسسه
 یاد آوری است که لنین نیز روسیه را از دست تزارنجات داد اما به جای آن که حکومت را به
 مردم روسیه بسپارد ، به گروه خویش ، حزب بلشویک^۴ سپرد . دنباله^۵ منطقی این غصب
 حاکمیت ظمهور استالین بود و قتل عام همه^۶ افراد با حسن نیت حزبی و سپس نبسسه
 جنایت ها و فرهنگ کشی ها و خود سرپیها . فراموش نکنیم که اتحاد جماهیر شوروی نیز از
 آغاز (چنان که از نامش پیدا است) جمهوری بود . اما چون این جمهوری بر اساس ضوابط
 وقواعد قبلی بنا شده بود ، کله^۷ جمهوری در نجات ماهیت جمهوری معجزی نکرد .
 فراموش نکنیم که استالین نیز نه در زدن و نه بیگانه پرست نه قمارخانه در ارونه و وطن فروش .
 سخن در زنها و تشکیلاتی است که بتواند کشوری را نجات دهد . در این مورد نه فرد ،
 هر قدر مهم باشد — میتواند معجزی بکند ، نه گفته ها و شعارهای دلنشین و نه احساسات
 برانگیخته شده . این ها تا هنگامی که جنبه تخریبی داشته باشد بسیار مفید است و هنگامی
 که سازندگی آغاز شد بسیار مضر . صمیمانه امید وارم که دستگاه روحانیت همیشه مانند این
 او خریدار و هشیار باشد ، به خصوص که از هم اکنون فرصت طلبان غیر روحانی (که در همه
 جا هستند) بیش از آیات عظام سنگ جمهوری اسلامی را به سینه می زنند و طرفه آن که
 اینان مخالفت شما را با امیرالایسم امریکا و انگلستان ، هر یک علی قدر مراتبهم تند روی^۸

می دانند . تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل . اینان در همه نهضت ها و حزبها و جمعیتها حضور با فعل داشته اند و دارند . و چون حراف و مغلطه گروآب زیرکانه و مزور و دروغزن و دغلند ، شناختن و راندن نشان محال است . چنان که از دیرباز حکومتهای اسلامی را نیز آلودند . اکنون می پرسم در محدوده ضوابط و قواعد اسلامی چه تضمینی است که باز دگر معایبه ها بر علی ها ، یزیدها بر حسینها و عباسیان بر ابومسلمها چیره نگردند ؟

خود شما پذیرفته اید که هیچ یک از جمهوریهای اسلامی امروز الگوی حکومت آرمانی نمی تواند بود . شما خود هیچ یک از آنها را برای اقامت موقت (حتی موقت) انتخاب نکردید . از نظر اقتصاد و اجتماعی نیز بازگشت به گذشته ممکن نیست . گویا قصد دارید با توجه به شخصیت بارز خود به این کالبد کهن حیاتنوی بد دهید . اما باید عرض کنم که حسن نیت و شخصیت شما نمی تواند در اصلاح نهادها و غیره موکراتیک معجزی بکند . باز هم قصد مقایسه در میان نیست ، اما از نظر زکرها و هدا تاریخی می گویم که شخصیت حماسی و روحانی حسین (ع) در اصلاح نهادها و یزیدی تأثیری نکرد . در مقیاسی دیگر شخصیت ابومسلم در تشکیلات فرعون بنی عباس خللی ایجاد نکرد و شخصیت لنین مانع از دیکتاتوری کمونیسم نشد .

در اهمیت نهادها و موکراسی همین بس که سالها و سالها تا هنگامی مردم جهان می پنداشتند که موکراسی از سوسیالیسم جدا نخواهد شد ، اما به مارکسیسم سراسر جهان را زهر نفوذ داشت ، اما همین که با محاکمات مسکوا این جدائی بر همگان آشکار شد و با احراز سلطه جوئی در ول بزرگ کمونیستی ، مارکسیسم روز به روز جاذبه خود را برای روشن بینان از دست داد .

از خدمت شما به کشور و خدمت ما تر و حانیون به نهضت مشروطه و خدمت
 آیه‌الشرافی در قضیه تحریم تنباکو هر چه بگوئیم کم گفته ایم ما این را نیز فراموش نکنیم
 که در طی قرون متمادی در ایران و سایر کشورهای اسلامی با وجود حضور و نفوذ صاحبان
 فساد و ستم‌های بی‌شمار، گاه با سکوت، گاه با تأیید این صاحبان فتاوی صورت گرفته
 است. پس باید به دنبال نهادها و تشکیلاتی بود که ضمن پاسخگویی به نیازهای اقتصادی
 و اجتماعی این قرن راه را بر تباہی ببندد. و آن هیچ نیست جز جمهوری مطلق و بی‌هیچ
 قید و شرطی.

در خرقه و آتش زدی ای عارف سالک

جهدی کن و سر حلقه رندان جهان باش

تکرار کنیم که قواعد معیشتی اسلامی (سیاسی - اقتصادی - اجتماعی)

برای حل بحرانهای امروزی کافی نیست و باز تکرار کنیم که این نظر موجب نمی‌شود که

من رسالتی را که روحانیون از نظر تبلیغ مسائل الهی و دینی و نیز رسالت رقم ستیم

و افشاگریهای اجتماعی و نیز تبلیغ اخلاق و معنویت به عهد دارند انکار کنیم. نویسنده

این نامه نه تنها منکر این همه نیست، بلکه آنها را ارج بسیار می‌نهد. و تردید نیست که

در مکرانی فردای ایران، ملت همه این مواهب را قدر خواهد شناخت و در پیشبردش

خواهد کوشید. اما با بنیادهای انسانی و جهان شمول مکرانی و سوسیالیسم چه

باید کرد؟

مثلاً در این که در یک کشور آزاد و خود مختار که عقل سلیم بر آن حکم فرماست نباید

قمارخانه وجود داشته باشد تردید نیست، ولی حکیمی مانند شما خوب می‌دانستند

که قمار واقعی در بانکها و موسسات اقتصادی و بورسها صورت می‌گیرد. چه تضمینی هست

که جمهوری اسلامی این قمارهای واقعی را از میان خواهد برد و راه را بر سوسیالیسمی انسانی خواهد گشود. از نظر حل مشکلات اقتصادی و مارکسیسم هیچ عیبی ندارد جز این که با قواعد و ضوابط پیش ساخته به میدان می آید. هنگامی که جمهوری اسلامی بخواهد با همین سلاح به میدان بیاید چگونه بد آن پاسخ می دهد؟ خواهید فرمود مارکسیسم بازور به میان اجتماع می آید و ما با اقطاع. من تردید ندارم که شخص شما راست می گوئید اما باز به این مسئله برمی گردیم که در صحنه اجتماع تضمین های نهادی لازم است نه شخصی.

همچنین است مسائل مربوط به مبنای دموکراسی. باز هم بحر حکمی مانسد شما پوشیده نیست که نهاد دموکراسی، نهادی است بیرون از قواعد اسلامی که مبنای آن در دو قرن اخیر پرورده شده است. چرا خود را از این دستاورد ها محروم کنیم؟ تردید ندارم که شما همه این ها و بسیاری چیزهای دیگر را بسی بهتر از من میدانید ولی نگفتن آن را گوئیم مصلحت وقت می بینید. می خواهم فرض کنم که هیچ مصلحتی برتر از این واقعیت نیست و از آن گذشته بار شدی که از نظر سیاسی ملت ایران در این اواخر یافته است بالاترین مصلحت باز گفتن همین حقیقت است.

بار دیگر به بحث درباره آفتی به نام قدرت برگردم. این آفت چنان است که تفاوت اسلام با مسیحیت و هر دین دیگر آنجا که مربوط به حکومت است، به یکباره می شوید، چون اسیدی که چندان فلز متفاوت، همراه خود حل می کند. امپراتوری عثمانی بدان سبب که اسلامی بود امتیازی بر سایر امپراتوریها نداشت. در تاریخ قدیم عباسیان بدان سبب که اسلامی بودند معنوی تر از ساسانیان نبودند و صفویان بدان سبب که شیعه بودند امتیازی بر هخامنشیان نداشتند. سلاطین عثمانی، بنام

خلیفه حکومت می کردند. ناصرالدین شاه نیز خود را پادشاه اسلام پناه میدانست. پس چه بهتر که یکبار برای همیشه معنویت اسلام را چون ارزشی برین از قواعد حکومتی و معیشتی جدا کنیم و با این کار با حفظ و رواج معنویت شیعی، راه را برای ورود دستاوردهای مدرکراسی و سوسیالیسم و یا پیش آنها و ارزش گذاری آنها (و نه قبول بی چون و چرای - قواعدی که در جای دیگر معتبر است) باز بگذاریم.

کسانی می گویند که روحانیت می خواهد در قواعد کهنه، با توجه به پیشرفت های قرون اخیر اصلاحی به وجود آورد. اگر این اصلاحات در چارچوب ضوابط معیشتی و حکومتی اسلامی باشد، به دلالی که عرض شد سرنوشتی بهتر از "رفرم" مسیحیت نخواهد داشت. امروز کشیسه های پروتستان از نظر سیاسی مرفقی تراز کشیسه های کاتولیک نیستند. چنان که کشورهای پروتستان، به مناسبت مذ هب خود مرفقی تراز کشورهای کاتولیک به شمار نمی آیند.

اضافه بر این مراتب، فراندم بلافاصله پس از سقوط رژیم استبدادی (اگر لازم باشد) مفید است، اما برای خواستن عقیده مردم در باره حکومت آینده - با تصریح صفت خاص یا با حفظ قواعد و ضوابط معین - یکسره خطاست، به دلال زیر:

اول - این نوع رای گیری به گذرانیدن قرارداد های نفتی و کنوانسیون های یک جانبه (مانند الحاق به کنوانسیون وین در باره مصونیتها، که شخص آیه اله خمینی بر تصویب آن اعتراض کردند) از مجالس مقننه بی شباهت نیست با یک ماده واحد قرارداد را که کمتر کسی از کم و کیف آن خبر دارد از تصویب می گذرانند. استفاده از این شیوه شایسته مقامات روحانی نیست.

ثانی - عبارت "جمهوری اسلامی" اصطلاحی است بسیار تازه که هر کس

از آن برداشتی منطبق با افکار خود دارد. به طوری که کمتر ونفیری می توان یافت
که از آن استنباط واحدی داشته باشند.

ثالثاً - ملت ایران که سه هزار سال است در استبداد مدام و بیست و پنج
سال است که در مختنق ترین سکوتها به سر می برد، از نظر فکری آن آمارگی را ندارد که
بتواند در امری چنین مهم تصمیم بگیرد. آینه سازی کار مشترک فرزنانگان ملت و خود
ملت است. در رساله های سیاه^۱ که گذشت رابطه فرزنانگان (متفکران، روشنفکران،
نویسندگان، هنرمندان) با ملت کاملاً قطع بود. فرزنانگان را یا کشتند یا تبعید
کردند یا به ترک اجباری خانمان و داشتند یا در سیاه جالها محبوس کردند یا
مجبور به سکوتشان کردند. سانسوری استالینو، (که به کمک شاگردان پیشین استالین
تحمیل شد) امکان هیچ گونه روشنگری و افشاگری نمی داد. ملت که باید سخن همه
فرزنانگان خرد را بشنود تا بعداً بتواند تصمیم بگیرد فقط بانگ شوم تعلق و مداهنه
را در پرست ترین صورت خود می شنید. تنها گروهی که حق سخن تمام داشت مشتی خائن
و متعلق و بیمار روانی و بیگانه پرست بودند. سخن حق یا کمبود یا کم. تنها در این اواخر
یکی در متن متفکرانی که امید ثلویژی مذهبی داشتند امکان یافتند که سکوت د هشتتناک
ایران را از زاویه سیاسی بشکنند. برای فرهنگ، جزاین، مطلقاً سخنگویی نبود.
اکنون می پرسیم: آیا این سخن کم در جوار آن همه یاوه بافی های دستگاه و د رزمینه آن
سکوت مرگبار، برای آماردگسی سیاسی و اجتماعی ملت کافی است؟

چاره آن است که بلافاصله پس از سرنگونی رژیم حکومتی با شرکت همه احزاب

و جمعیت ها و گروه های ملی تشکیل شود (تعریف ملی بودن را ممکن است کنگره ای متشکل

از قضات سراسر کشور به دست دهد) آزادی بلا شرط بیان و آزادی اجتماعات را -

ترویج کند و در مدتی که از حد و دیک سال تجاوز نخواهد کرد راه را برای تصویب قانون اساسی جدید — که همه آن جمعیت‌های ملی اصولش را تهیه کرده‌اند — باز کند .
در این صورت است که بدو نیک آید ثلوثیها و بدگاهها بر ملت روشن خواهد شد
و مردم خواهند توانست آگاهانه و آزادانه در سر نوشت خود شرکت کنند .

آزادی اگر با آگاهی همراه نباشد به ضد خود تبدیل میگردد . در زمینه آگاهی
باید به مردم چیزی داد و چیزی گرفت . چیزی که میگیریم متناسب است با چیزی که بده
آنان دادهایم .

رابعاً — امروز از روزهای اوج نهضت انقلابی همه گروههاست و در نتیجه
روز اوج احساسات . احساسات برای جنگ با دشمن مشترک در مردم مفید است و
برای ساختن جامعه آینده در مردم مضر . چه با مردم ساده دل متوجه نباشند ،
اما اگر فرزندان ملت بدین نکته توجه نکنند وظیفه ملی خود را به تمام انجام ندهند .
در کنار این احساسات تعصب هم هست . تکرار کنم که از هم اکنون فکلیها و غیر فکلیها
از همه جا رانده که یاری خواهند از بر تو نام شما استفاده کنند و نه نوائی برسند (اینان در
احزاب و دسته‌های دیگر نیز بخت خود را آزموده‌اند) یاری خواهند که نه ترین افکار را به
نام مذہب رواج دهند سنگ مریدی شما را به سینه می زنند . اینان بی تردید مورد تأیید
آن جناب نیستند اما برای شناسائی آنها — همه آنها — آزادی بیان لازم است .

خامساً — اجازه فرمائید لحظه‌ای نیز به وکالت از طرف اقلیت‌های زرد شتی —
کلیعی و عیسوی عرض کنم که مذہب تشیم بیش از هزار سال است که در ایران از زوایای گوناگون
تبلیغ شده است . شرط انصاف نیست که فرزندان بی‌برم مشروطه پرست و امثال آنان
از تبلیغ عقاید سیاسی و اجتماعی خود ، در زمانی مناسب قبل از فرزندم ، محرم گردند .

ساد سا - توده های مردم که در جریان انقلاب لزوماً همه قوای خود را بکار می برند پس زبانه مرساندن انقلاب ، چون پهلوان از میدان برون آمده ، سخت نیازمند آرمیدن اند . این استراحت آنان را تلقین پذیر می سازد . چنین است که پس زهرمدی با جرز جریان انقلابی روبرویم . معمولاً کسی که از این وضع استفاده میکند آیه اله خمینی نیست : کسانی از این خلا و آرمیدگی استفاده میکنند که فقط تشنه قدرت اند پس . چنین است که پس از آن همه جوش و خروش انقلاب فرانسه ژنرال ناپلئون به میدان می آید . خروش انقلاب اکتبر و یکتا توری سیاه استالین را بسه و نهال دارد . انقلاب بیون حماسه آفرین الجزایر خود را تسلیم بومدین می کنند و مسردم و پستانم و کاموج پس از آن قهرمانی ها اکنون باد ها نهایی با زناظر قدرت نمائی ها و بلاهت های گروه های حاکم خویش اند . و چنین است که فرزنانگان ، و مخصوصاً رهبران سیاسی ، برای ایجاد پاد زهر این جریان مسئولیتی خطیر دارند . اینجاست که مخصوصاً تخریب بنای کهنه پروژوسا ختن بنای فرد ابا هم یکی میشود و این اندیشه با هم جوش می خورد .

آنچه میتواند عذر خواه کشیده نشدن فرزنانگان در این پیکار گرم و خونین باشد آن که ضمن کمک فروریختن بنای کهنه عقاید خود را در باره بریائی بنای آینده ، شرافت مندانه بود و نیم و هراس پاملت در میان گذارند و اگر این فرصت فراهم نباشد عدالت مخدوش خواهد شد و بنای فرد افاقد همه ارکان خود خواهد بود .

ویران کردن بنای کهنه و برپا ساختن بنای فردا در واقع طریقی است واحد وجدائی ناپذیر . به عبارت بهتر انقلاب واقعی آن است که خراب کنندگان بنای ستم طرح روشنی از جامعه آزاد و عادلانه فردا در پیش چشم داشته باشند . هر چه این

طرح، آرمانی تر باشد و نسبتی که همه گروه‌های حق طلب آرمان خود - و شرکت واقعی خود را در ساختن این آرمان - در آئینه انقلاب ببینند، انقلاب کامل تر، موفق تر و آینده سازتر خواهد بود. والا با جانشینی طبقه‌ای به جای طبقه دیگر سروکار خواهیم داشت و حکایت همانان باقی... و همانان که گفتیم حسن نیت و پاکدامنی رهبران طبقه جدید، در چنبر پیچ واپس روایط اجتماعی، معجززای نخواستند کرد. قلمرو تاثیر رهبران اندک نیست، اما تاریخ نیز قوانین خاص خود را دارد. اگر راست است که تاریخ ساخته افراد بشر است، این نیز راست است که همه افراد بشر در وجود رهبران خلاصه نمی‌شوند.

البته بسیار پیش آمده است که ملتی تجسم آرزوها و آرمانهای خود را در وجود يك شخص دیده است. در این حال مسئولیتی بسیار سنگین بردوش چنین کسی نهاد میشود. تاکنون کمتر کسی از این قهرمانان آن انصاف را داشته است که پس از تحصیل قدرت آنچه را مربوط به مردم است به مردم بازگرداند. چنین است که تا به امروز قهرمانان تنها خود را قوی خواسته‌اند و از این نکته غافل بوده‌اند که هر چه قهرمانان قوی تر، ملت ضعیف تر - و برعکس. تنها یکی از قهرمانان قرن بیستم از میان این حقیقت خودداری نکرد که جمع مردمان پیزی بیشتر از نبوغ قهرمانان دارند. اما افسوس که پس از رسیدن به قدرت گفته خود را زیاد برد. و شما، از نظر داشتن سمت روحانی میتوانید به این حقیقت جاه عمل بپوشانید و تضاد رابطه ملت و ولست را به سود ملت، از میان بردارید. باشد که این بار گروهها و توده‌های مردم از شرکت در تعیین سرنوشت خویش معاف نشوند.

با توجه به آنچه گذشت، استدعای دیگر من آن است که شما در افتتاح جلسه‌ها

گفتگو در کلیه مواردی که مربوط به سرنوشت کشور باشد، پیشقدم باشید. در اینجا باید به يك پرسش مقدر جواب بگویم: آیا گفتگو درباره این گونه مسائل در صف مبارزان جدائی نخواهد انداخت؟ پاسخ بی تردید منفی است، زیرا:

۱- کلیه حق طلبان و دشمنان استبداد، از هر دسته و هر گروه، بسی آن که گفتگویی صورت گرفته باشد، رهبری سیاسی آن جناب را بی هیچ گونه قید و شرطی تا حصول پیروزی پذیرفته‌اند (یکی از این افراد، نویسنده این ستور) . هر کدام به سهم خود در اجرای این پیمان نانوشته پای می فشاریم. گفتگوی دوستانه اولاً این پیمان را استوارتر خواهد کرد. ثانیاً مقدماتی خواهد بود برای توافقهای بعدی گروهها و جمعیتها.

۲- تمام نهضت‌هایی که در قرن بیستم به پیروزی رسیده‌اند بر بنای تشکل جمعیتها و گروههای گوناگون حق طلب در يك جبهه مشترک تکوین یافته‌اند. لازمه وجود جبهه آن است که هر يك از اعضای جبهه، ضمن اجرای شعارهای مشترک و تعقیب هدف مشترک سیاسی، موجودیت فکری و فرهنگی خود را حفظ کند، نه این که همه اعضا در يك ایدئولوژی حل شوند. «تکلیف‌های گوناگون مانده ما»

۳- بحث و گفتگو که لازمه اش گرد هم آمدن است در لهارا به هم نزد یکتر خواهد کرد، تردیدها را مبدل به یقین خواهد کرد، سوئفاهم‌ها را خواهد زدود، سهوها و اشتباهاتی را که چون موریا نه بنای فردا را سمت میکند از میان خواهد برد، مردمان آگاهی بیشتری خواهند یافتشکاکان تجدید ایمان خواهند کرد، تکروان خود را تنها نخواهند یافت و نیروهای خود را در خدمت جمع خواهند نهاد، بی پناهان پناهی خواهند یافت و همه و همه نیرومند تر خواهند شد. تشکیل جبهه مشترک یعنی

ساختن بنائی با چند ستون و هر چه ستونها پابرجا تر ، بنای اصلی استوارتر .

۴- خوب یابد هیچ ملتی يك پارچه نیست و در ایران نیز هم اکنون اختلا
 ف
 اندیشه میان گروهها و جمعیت های مبارز و حق جوی وجود دارد . اگر هر جمعیت
 در پیله افکار خود بماند جدائی عمیق تر خواهد شد و کار ساختن فردا دشوارتر
 زده
 اما اگر گفتگو در میان باشد بسیاری از جدائی ها خواهد شد . انقلاب بدون جسد
 و گفتگو ممکن است پیروز شود ، اما محال است که بدون آن قوام و ادامه یابد .

بر نقطه زخم پذیریک نهضت اگر دوستان انگشت نگذارند دشمنان خنجر
 خواهند گذاشت . دوستان عیب کار را می گویند تا آنچه اصلی و اساسی است نجات
 یابد و دشمنان از گاه کوه خواهند ساخت تا آنچه اصلی و اساسی است نابود گردد .
 شك نیست که دشمنان داخلی ملت با این که زخمهای صحنی خورده اند ، چون
 گرگ زخم خورده در کمین فرصت اند . وانگهی ایران به سبب موقعیت خاص خود
 همیشه در معرض دسیسه کاری و ولتهای قوی بوده و هست . این امر که همه ولتها
 اعم از کاپیتالیستی یا کمونیستی در اختناق ایران بر یکدیگر سبقت گرفته اند بسیار
 پر معنی است . در آینده نیز اینان خواهند کوشید تا آنچه را موجب اختناق مردم
 ایران است تقویت کنند و آنچه را مایه آزادی و آگاهی اوست بکوبند . پس مردم این
 دیار اگر کاملاً هوشیار نباشند نابود شده اند . تجربه های مکرر تاریخی نشان داده است
 که اگر ملتی در کل وجود خود آگاه و بیدار باشد با هر خطر نظامی و ضد فرهنگی مقابله
 خواهد کرد و این همه تنها در یک دو کراسی بی قید و شرط به دست می آید و سپس .
 لازمه آگاهی و بیداری دست یافتن به فرهنگی وسیع است و فرهنگ واقعی تنها در
 محیطی کاملاً آزاد می شکند و با هر قیدی می پژمرد .

اگر هسته‌های امید بخش آزادی و آزادی فکری در گفته‌های شما نمی‌بود، هرگز این نامه را به عنوان آن جناب نمی‌نوشتم. هراس من از کسانی است که تا دیروز می‌گفتند بیائید با کمک مذهب، ملت را بر ضد دشمن مشترک به حرکت در آوریم فردا هر گروهی در میان عقاید خود آزاد خواهد بود و امروز، به جای این که به جنوف من و امثال من گوش کنند و فکر و ختن لباس و کالت و وزارت اند.

تردید نیست که روزی، مردم ستم کشیده و اهانت دیده ایران پیوند مبارک سوسیالیسم و دموکراسی را در پرتو اخلاق و معنویت جشن خواهند گرفت زیرا بودن می خواهد بود و شدن خواهد شد. منتها اشاره شما، به سبب شخصیت بارز استثنائیتان، برگزاری این جشن را بسیار جلو خواهد آورد و ریختن بسیاری اشکها و تلف شدن بسیاری نیروها را مانع خواهد شد.

مصطفی رحیمی

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زندگانی» ۱۳۵۲

